بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 25/12/1386

بحث سر این بود که در حد ترخص چه باید قائل شد یک کلام این هست که ملاک در حد ترخص احد الامرین از تواری بیوت یا خفاء اذان است ،یک فتوای دیگه این است که مجموع الامرین را بگیریم. در مورد فتوای احد الامرین گفتند طبق قاعده که در باب تعدد الشرط و اتحاد جزا که ما قائل میشیم احد الامرین معتبر هست این هم طبق همان موارد همان قاعده است که در جلسه قبل در موردش صحبت کردیم .اینجا مرحوم شیخ یک اعتراضی کرده به این جمع عبارت شیخ یک مقدار ابهام دارد که مرادشون چی هست،عبارتشون این هست **هذاالجمع حسنٌ لوکان المقام مقام بیان السبب فیحمل علی تعدد السبب کما فی نظائره و اما لوکان المقام مقام التحدید فلایتمّ تحدید شیئٍ بین الاقل و الاکثر**،یک عبارتی شبیه این در کلام مرحوم شیخ ، دوتا نکته در کلام شیخ وجود دارد که به نظر میرسد این دونکته باید از هم تفکیک بشود و دوتا دلیل هست و باهم دلیلهاش متفاوت است،یک نکته این هست که مقام مقام تحدید است نه مقام سبب ،یک بحث دیگه این است که تحدید بین اقل و اکثر است،مقام مقام تحدید هست این ابهامی که در عبارت هست دقیقا در همین جا است که مراد اینکه مقام بیان سبب نیست و مقام تحدید است چیست؟ چه نکته ای را شیخ میخواهد متعرض بشود؟من یک مطلبی به ذهنم میرسید نمیدانم شیخ واقعا مرادش این هست یا نیست ولی یک مطلبی در کلام حاج شیخ هست که گویا میخواهد تفسیر کلام حاج شیخ ناظر به کلام شیخ هست یکجور دیگه ای عبارت ممکن است معنا شود،من تصورم این است که یک موقعی شما مدلول اصلی جمله منطوق جمله ما سیق للبیان بیان سببیت شرط برای جزا است خوب این سببیت ظهور دارد در اینکه سببیت ،سببیت منحصره هست و مفهوم ازش استفاده میشود ما به قرینه روایات دیگه از این انحصار سببیّت رفع ید میکنیم حمل میکنیم بر اصل السببیّت میگیم اصل سببیّت را ناظر هست انحصارش ناظر نیست ،حالا یا به نحو کامل یا به نحو فی الجمله مفهوم رفع ید میکنیم ولی منطوق جمله بیان سببیت است ،میخواهد بگه اگر فلان ضابطه تحقق پیدا کرد إذا جاء زید وجب اکرامه در مقام بیان وجوب اکرام عند مجیئ هست یعنی سببیت مجیئ برای وجوب اکرام منطوق و سیاق اصلی کلام هست،ولی یک موقعی در مقام بیان حد است ، حد دلالتش کأنّ بر مفهوم به نصوصیّت است ،دلالت اصلیش همان دلالت مفهومیش هست،اینجا دیگه نمیشود از مفهوم رفع ید کرد،اگر از مفهوم رفع ید کنیم از اصل حد بودن حد کأن رفع ید کردیم،یک تعبیری خود حاج آقا رضا در تقریب اصل تعارض دارد میگه چون روایت محمد بن مسلم که تواری شخص من البیوت را ملاک قرار داده فی مقام تحدید است یستفاد منه الانتفاء عند الانتفاء ، این فی مقام التحدید بودن ناظر به این جهت هست همین نکته ای که عرض میکنم ،یکی از چیزهایی که وراء از تمام ضوابط ،یعنی اینکه مفهوم شرط باشد وصف باشد لقب باشد هر چیزی باشد ،جمله ای که در مقام تحدید باشد دلالت بر مفهوم دارد یعنی ما اگر هم بطور کلی مفهوم شرط را قائل نباشیم در خصوص ما نحن فیه باید مفهوم قائل بشیم چون در مقام تحدید است ، مقام تحدید همان مقام بیان مفهوم هست مقام بیان انتفاء،حدّ یعنی آنچیزی که قبل از او این محدود وجود ندارد بعد از او وجود پیدا میکند ، اگر شما بخواهید از مفهوم رفع ید بکنید حد را از حد بودن انداختید کأنّ این امکان پذیر نیست،این خلاف ظاهر روایت است،این یک نکته که این اصلا به اقل و اکثر و اینجور چیزها هیچ ارتباطی ندارد ،یک تقریب دیگه ای حالا برای حدّ در کلام مرحوم حاج شیخ هست که بعد عرض میکنم ،اما مشکل اقل و اکثر یک مشکل مستقل است به حد مربوط نیست اصلا، آن مشکل این هست در واقع که در واقع اگر همیشه خفاء اذان قبل از خفاء جدران باشد که اینها همینطور مفروض گرفتن همینطور هم هست خفاء اذان بر خفاء جدران مقدم هست ، به تعبیر مرحوم حاج آقا رضا یکی دوفرسخ طول میکشد تا جدران مخفی بشود ولی ربع این مسافت هم لازم نیست برای اینکه اذان مخفی بشود، وقتی که چنین شد حالا اصلا در مقام بیان مفهوم هم نباشد بحث سر این هست که احد الامرین را شما میگید سبب است یا خفاء اذان یا خفاء جدران ، خوب خفاء اذان همیشه اول تحقق پیدا میکند پس همیشه وجوب قصر مستند به خفاء الاذان است ، خفاء الجدران از سببیّت مطلقا می افتد در هیچ جایی سببیّت ندراد چون همیشه خفاء اذان قبل از خفاء جدران است پس برای چی خفاء جدران وسط پاش کشیده شده است ، احد الامرین در صورتی میتواند موضوع باشد که خلاصه در بعضی وقتها معلول مستند به این شیئ باشد در بعضی وقتها مستند به آن شیئ باشد خوب خوبه ، ولی اگر معلول همیشه مستند به یکی از آنها هست هیچ وقت آن یکی سببیت ندارد چه فایده ای دارد دیگه ، لغو محض است دیگه، مرحوم آقای حاج شیخ اینجا یک نکته ای را متذکر میشوند حالا قبل از آن عرض میکنم مرحوم شیخ این دوتا اشکال را که طرح میکنند بعد اینطور میفرمایند میگن که به خاطر این دو تا اشکال البته ایشان یک اشکال طرح کردن به خاطر این نکته ای که گفتیک لذا عکس المتأخّرون الجمع بین هذا الروایتین و ملاک را مجموع الامرین قرار دادن،مرحوم آقای حاج شیخ در کلامشون به یک نکته ای متعرض میشوند میگن که این مجموع الامرین حلّ مشکل را نمیکند یعنی یکی از دو تا اشکال هم در دو تا امرین هم میاد،آن اشکال اقل و اکثر،اگر بنا باشد ملاک مجموع الامرین باشد هم خفاء اذان هم خفاء جدران،ذکر خفاء اذان اینجا میشود لغوچون همیشه عند خفاء الجدران موضوع تحقق پیدا میکند،خفاء اذان را برای چی اخذ کردید؟،ممکن شخص بگه ولو عند خفاء الجدران حکم ثابت میشود ولی حکم به خاطر این هست که یک جزء موضوعش قبلا تحقق پیدا کرده،همیشه عند خفاء الجدران است ولی چون خفاء جدران ،خفاء جدران در واقع جزء الموضوع است ،جزء اخیر علت تامه است،همیشه هم جزء اخیر علت تامه است ولی ممکن است شخص بگه خوب پس بنابراین چرا در بعضی از ادله فقط به خفاء اذان اکتفا شده است همیشه این خفاء اذان که باید به آن خفاء جدران منتهی بشود چه نکته ای دارد که فقط به خفاء اذان ،خوب به خفاء جدران اکتفا میشد ،میشد اکتفا بشود، بگیم ولو خودش موضوعیت ندارد چون جزء اخیر علت تامه هست علت دیگرش هم همیشه موجود است به خفاء جدران اکتفا شده ولی به خفاء اذان چرا؟ توجیح باید کرد،مرحوم حاج آقا رضا همدانی اینجا برای توجیح کلام و گویا برای توجیح این اشکال و حلّ این اشکال کلام مشهور را یک تأویلی در واقع میکنند،که این تاویل در واقع این اشکال بر آن وارد نشود ،ایشان اینجوری تأویل میفرمایند :میگن کأن اینکه مشهور وقتی این دوتا حدّ را دیدن ،یک طرف دیدن که تواری شخص من البیوت ملاک قرار داده شده است ،از یک جهت دیگه خفاء اذان ملاک قرار داده شده اینجوری فهمیدن که ملاک این هست که به یک محلی برسد که آن مسافر دیگه در مرئا و مسمع نباشد ،در مقابل حاظر یعنی تا وقتی که کأنّ صدای او شنیده میشود صدای مردم را میشنود دیده میشود او مردم را میبیند،رابطه اش با شهر قطع نشده ،هنوز به یک اعتبار میشود آن را حاظر تلقی کرد هنوز کأنّ آن مسافرت و آن غیبتی که باید از شهر غیبت داشته باشد آن تحقق پیدا نکرده است و در واقع ملاک ثبوتی این مرتبه است ولی این مرتبه چون تعبیر ایشان این هست چون که بین خفاء اذان و خفاء جدران فاصله اش کم است اینها غالبا با همدیگه نزدیک هستند این است که شارع در واقع احد الامرین را اماره قرار داده برای تحقق مجموع ،یعنی در واقع آنچیزی که ملاک ثبوتی هست آن این هست که بین مسافر و شهر انقطاع کامل هم از جهت رؤیت و هم از جهت سماع حاصل شده باشد ، این انقطاع کامل را شارع براش دوتا اماره قرار داده است ،دوتا اماره ای که در غالب موارد با این عنوان ملازمه دارد ،یکی اماره عدم سماع اذان است یک ضابطه دیگرش خفاء جدارن است ،اینجوری تعبیر میکنند،اینجا در مورد کلام حاج آقارضا یکی دو تا نکته گفتنی است ،یک نکته اینجا وجود دارد آن این است که ملاک ثبوتی چیست؟ چطور شما در بحث جمع بین دو دلیل در تعدد شرط یک موقع شما میگید یکیش را اصل قرار میدهیم یکیش را اماره بر دیگری قرار میدهیم ريال این وجهی که اینجا هست غیر از آن وجه است در واقع یکیش را اصل قرار نمیدهیم یکیش را اماره بر تحقق دیگری ،هر دو اماره بر تحقق مجموع الامرین میشوند،میشود اشکالی ندارد شما این را هم اینطوری تعبیر بکنید بگید هرکدامشون اماره بر تحقق دیگری و بالتبع اماره بر تحقق مجموع الامرین میشوند ولی به هر حال هردو جنبه اماریت درآن پیدا میکنند،هیچکدامشون اصل و هیچکدامشون فرعیّت پیدا نمیکنند ، چطور در بعضی جاها ضابطه اصولی قضیه چیست؟ که چرا بعضی وقتها یکی را اصل قرار میدهید موضوع حکم واقعی قرار میدهید یکیش را اماره قرار میدهید که موضوع حکم ظاهری است این یک،نکته دوم این هست که ایشان میفرمایند که بین خفاء اذان و خفاء جدران مجموع الامرین و تحقق تک تک اینها چون غالبا با همدیگه ملازمه دارند یک ملازمه غالبیه ایشان ملتزم شده و بعد که ملتزم شده این جمع را مطرح کرده آیا این مطلب همینطور است با مطلبی که خود ایشان یک مقدار قبلش متذکر شده بودن که ایشان میفرمودند که خفاء جدران یک فرسخ الی دو فرسخ طول میکشد ،خفاء اذان خیلی وقت قبل از اینها است،آن ضابطه ای که به مشهور نسبت داده شده که خفاء جدران باشد این ضابطه این جمع براش مناسب نیست،چون بین خفاء جدران و خفاء اذان خیلی فاصله است ،بله اگر آن تعبیری که خود روایات وارد است آن را ملاک قرار بدهیم اینها نزدیک هستند ، بین تواری شخص از بیوت و خفاء اذان فاصله اش زیاد نیست اینها نزدیک هم هستند و آن را میشود، یعنی اگر شما بخواهید این جمع مشهور را قائل بشوید باید آن کلام مشهور را ازش رفع ید کنیم،برای کلام مشهور نمیشود این توجیح بشود چون آنها خفاء اذان و خفاء جدران را تعبیر کردن و این توجیح برای حل آن مطلب درست نیست ولی خودش فی نفسه توجیح خوبی است ،خوب اما آن مطلب اولی که حالا صرف نظر از آن ضابطه ،شما چطور خفاء اذان و خفاء جدران را هر دوش را از موضوعیت می اندازید هر دو را اماره قرار میدهید اماره ای بر تحقق مجموع الامرین قرار میدهید،چه رابطه ای هست بین اینکه ما یکی را بر دیگری اماره قرار بدهیم ؟ خوب اینجا میشود اینطوری ذکر کرد که ما در واقع در جاهایی که یکی را اصل قرار میدهیم یکی را فرع قرار میدهیم بین اصل و فرع یک ویژگیهایی وجود دارد که اصل را از فرع ممتاز میکند جلسه قبل بعضی از آن ها را ذکر کردم که آنچیزی که به عنوان اماره هست همیشه روشنتر است ، یک ضابطه دیگه ای که فکر میکنم از همه این ها مفیدتر باشد در بعضی از جاها این است که بعضی از امور هستند که به تناسب حکم و موضوع علیّتش برای تحقق آن حکم در مقام واقع به نظر عرف روشنتر است،مثال:در بحث رضاع یک ضابطه ای ذکر شده به نام انبات لحم و اشتداد عزم،یکسری ضابطه های دیگری ذکر شده ،ضابطه یک شبانه روز و..امثال اینها به حسب نظر عرف برای تحقق آن حرمت رضاعی وابسته به یک نوع ارتباط واقعی یک ارتباط تکوینی است ،حدّ آن ارتباط تکوینی اینکه گوشت روییده بشود استخوانهاش محکم بشود خود عرف اینها را به عنوان حدود واقعی مناسبتر میبیند اینها حدودهای واقعی هستند یعنی اموری هستند که در واقع واقعا عرف احساس میکند که یک نوع ارتباط تکوینی تحقق پیدا میکند، اما حالا ده تا و پانزده تا عرف براش نکته ای برش چیز نیست بله دو تا و پانزده تا روشن است،ضابطه مند است به خلاف انبات لحم پنهان است، طرف نمیتواند تشخیص بدهد که آیا انبات لحم شده یا نشده؟ خود عرف متعارف اینها را به دستش بدهید که ملاک واقعی انبات لحم اشتداد عزم است ، ده تا رضعه یا پانزده تا رضعه یا یک شبانه روز اینها از جهت شارع اماره شرعیه قرار گرفتن برای انبات لحم در تقریرات آق سید ابوالحسن اصفهانی این مثال را دیدم که زده است وآورده برای بحث اینکه یکی اماره برای دیگری قرار داده شده باشد ، همینجور است که اینها ضابطه اش به گونه ای هست که عرف متعارف یکیش را به عنوان موضوع حکم واقعی احساس میکند باشد چون تناسبات حکم و موضوع اقتضا میکند که حکم دائر مدار این باشد فرض کن یک مثال دیگه عرض بکنم بحث اینکه قتل عمد دوتا ملاک در ادله شرعی وارد شده یک ملاکش اینکه قصد داشته باشد قاصد باشد به کشتن طرف،یک ملاکش این است که آلت قتاله به دستش گرفته باشد ، عرف متعارف میگه قتل عمد به اعتبار اینکه طرف مرتبه جنایاتش شدیدتر است ،آن قبح فاعلیی که در قتل عمد هست به دلیل صفتِ قصد تحقق پیدا میکند به نظر عرف، نفس آلت قتاله این وسط چیکاره است ،آلت قتاله خودش موضوعیت عرف نمیفهمد،این دوتا را بگذاریم کنار هم این عرف میفهمد که آلت قتاله اماره است بر قتل عمد ،قصد یک امر واقعی است از جهت اینکه موضوع باشد برای آن نکته ای که عرف در اینجا به تناسبات حکم و موضوع و به ارتکازات عرفی خودش موضوع تشکیل جرم میداند و موضوع تشکیک جریمه میداند مساله قصد واقعی است ولی آلت قتاله را اماره قرار داده ولی در مانحن و فیه عدم سماع اذان و عدم رؤیت شخص اینها چه دخالتی دارند چه فرقی باهمدیگه دارند نه از جهت نحوه تشخیصشون یک فرق فارغی بینشون هست یکیشون آشکارتر بشود یکیشون نهانتر بشود نه از جهت اینکه آن موضوع حکم واقعی را که در نظر بگیریم تناسبات حکم و موضوع اقتضاء میکند یکیشون اصل باشد یکیشون فرع باشد ،بله تناسبات حکم و موضوع چیز دیگری را اقتضاء میکند که همان باعث میشود که ما مجموع الامرین را ملاک قرار بدهیم،آن این است اساسا مسافر یک رخصتی در حقّش داده شده به خاطر اینکه کأنّ از بلد خودش دور شده در غربت حاظر شده ،تنهایی براش عارض شده ، این کاملا مناسب هست که مجموع الامرین ملاک باشد ريال یک تعبیری مرحوم حاج آقا رضا اینجا دارد من یک توضیحی درموردش بدهم ایشان میگه مفهوم مسافرتا وقتی که خود شخص در مرئا ومسمع باشد صدق نمیکند ،مسافر کسی است که کأنّ رابطه اش با شهر قطع شده باشد تا رابطه چشمی بین او وشهر یا رابطه گوشی بین او وشهر برقرار باشد هنوز حاظر است،ایشان یک همچین تعبیری ابتداء کلام دارد آخرش یک تعبیری دارد میگه فهی بحکم الحاظر واقعش این است که مسافر یک مفهوم تشکیکی است ،شخص همینی که از شهر خارج شد یک مرحله ای از غیبت حاصل میشود چون به هر حال از خونش آمده بیرون،ولی هر مقدار که دورتر میشود جایی که دیده نمیشود صدا شنیده نمیشود این یک مرحله شدید تری هست ، خوب جایی که یک منزل دور بشود باز یک شدت بیشتری میگیرد ، یک تعبیری در بحث حج هست هذه لمن لم یکن اهله هذه المسجد الحرام ، حج افراد و حج قران که تشریع شده برای کسانی هست که مکی باشند یا در اطراف مکه باشند هذه المسجد الحرام که 48 میل بنابر مشهور یا ضابطه هایی شبیه این در موردش ذکر شده است،خوب حاظر آنجا به کسی میگن که 48 میلی ، خیلی بیشتر از حد ترخص است،مسافر در مقابل حاظر است دیگه ،کأنّ این جزء ملحقات شهر قرار میگیرد در واقع ممکن ما بگیم که عرف متعارف وقتی این ضابطه ها را میبیند ، ضابطه تواری من البیوت و عدم سماع اذان را میبیند اینجور احساس میکند میگه آن مفهوم خاصی از مسافرت که انقطاع چشمی و گوشی حاصل بشود شارع آن را در واقع موضوع قرار داده است،مسافرت یک مفهوم مشکک است،آن مسافری که یک نوع غیبت خاصی براش حاصل شده باشد آن غیبت را شارع ملاک قرار داده است و موضوع قرار داده است ولی به نظر من این یک چیز کاملا عرفی است و اینکه مجموع الامرین را ملاک قرار بدهیم ،دیشب با حاج آقا صحبت میکردم حاج اقا میفرمودند که برخلاف فرمایشی که حاج آقا رضا دارد ، حاج آقا رضا تعبیر میکند که تواری شخص از بیوت هم بعد از شنیدن صدای اذان تحقق پیدا میکند ، حاج اقا میفرمودند نه اینطوری نیست، تواری شخص از بیوت زودتر از اذان تحقق پیدا میکند برعکس انسان وقتی یک مقداری فاصله بگیرد دیگه خود شخص دیده نمیشود در حالی که اذان که با صداهای بلند گفته میشده آن خیلی دیرتر از او مخفی میشود و عدم سماع اذان آن برعکسش را مدعی بودن به تحقق پیدا کند ، خوب یکی دوتا نکته اینجا هست که بحث روشنتر بشود، یکی اینکه مراد از خفاء اذان چیست؟ آیا مراد از آن خفاء اذان شهر است یعنی اذانی که در مساجد گفته میشود،خوب اگر این باشد میگن که مساجد شهر همیشه که در لب مرز شهر نیستند که خوب چه بسا اذان شهر وسط شهر باشد خوب عدم سماع اذان خیلی زود صداش مخفی میشود،یا اینکه نه شارع میگه اذان شهر یعنی اگر کسی در لب مرز اذان بگوید ، نه اذانی که بالفعل گفته میشود ، اذانی که فرض کنید اگر شخصی بالا پشت بام خانه اش اولا اذان مؤذنین ممکن است بگیم نیست اذان ممکن بگیم اذانی که انسانها میروند بالا پشت بام خانه هاشون اذان میگن ،اگر ما ملاک اذان را اذانی که در مرز شهر گفته میشود بدانیم خوب یکمقداری فاصله دورتر میشود ، یک نکته دیگه ای را هم ضمیمه بکنیم آن این است که مسافرتها در زمانهای قدیم بسیاری اوقات در شبها انجام میشده،واینکه صدای اذان شنیده میشود یا نمیشود مراد از شنیدن اذان این است که فی الجمله شنیده شود ولو زمان صبح چون شبها صدا خیلی بیشتر از روز است هم به دلیل وضعیت هوا که در هوای سرد شب صدا بردش بیشتر هست هم به دلیل آرامشهای کلّیی که صداهای دیگه خاموش هست و صدا بردش بیشتر است از جهات مختلف و ما خیلی وقتها هست صدای اذان صبحها میاد ولی ظهرو شب نمیاد ،ظاهر دلیلی که میگه صدا شنیده شود صرف الوجود است اصل طبیعت،تحقق طبیعت ولو در شب ، آنها معمولا روز مسافرت نمیکردند مسافرتهاشون در شب انجام میشده ،اگر فقط مسافرت یا غالبا در روز انجام میشد روز ملاک است ولی وقتی نوعا در شب است شب را نمیشود استثناء کرد ، شب فرد ظاهر مسافرت است پس بنابراین اینکه صدای اذان شنیده میشود یعنی فی الجمله ولو در شب،ولو اذانی که در منتهی الیه شهر گفته میشود با این ضوابط را که در نظر بگیریم تصور میکنم همینجور باشد که ایشان میفرمایند که صدای اذان برد بیشتری دارد نسبت به تواری الشخص من البیوت ،کاملا میشود این ضابطه ها را به هم نزدیک دانست ،حالا تکمیلش باشد برای پس فردا.